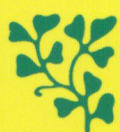


فرانکلین در تاریکی

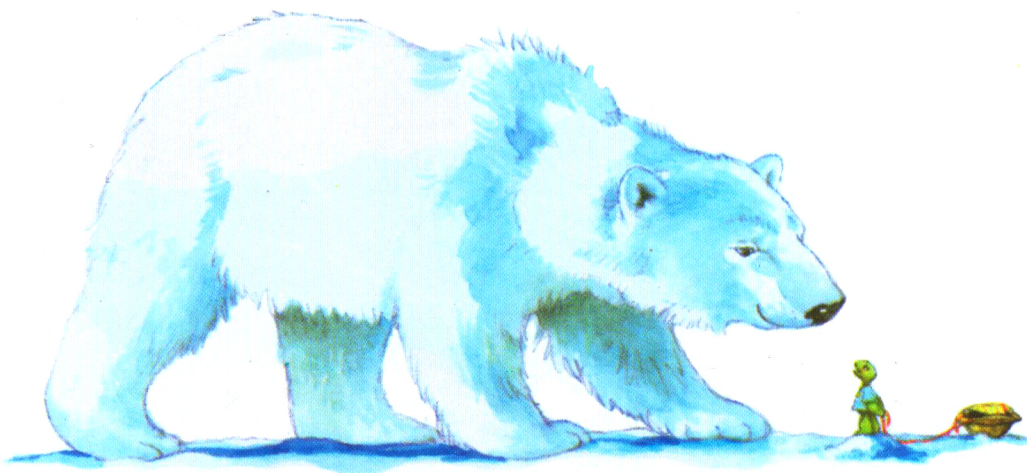


نویسنده: پالت بورژوا تصویرگر: برندا کلارک

مترجم: فرمهر منجری



فرانکلین باز هم رفت و رفت تا به یک خرس سفید قطبی رسید.
به خرس گفت: «بیخشید، آقای خرس. من از جای تنگ و تاریک می ترسم و
نمی توانم توی لاکم بروم. شما می توانید به من کمک کنید؟»



خرس غرش کنان گفت: «شاید بتوانم. می دانی، من از این که در شب های سرد
قطب از سرما یخ بزنم می ترسم. گاهی که کسی من را نمی بیند، لباس گرم می پوشم
و می خوابم. می خواهی لباسم را به تو بدهم؟»
فرانکلین گفت: «نه، من از این که در شب های سرد از سرما یخ بزنم نمی ترسم.»